

بررسی مبانی زیباشناسی در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

دکتر شاهرخ حکمت*

چکیده

مقاله حاضر نتیجه پژوهشی است که به روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر ادبیات زنانه به منظور دستیابی به مبانی زیباشناسی در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد انجام شده است. در این مقاله ویژگی‌های زبانی در سطوح مختلف (واژگان، جملات، گفتمان) و نیز ویژگی‌های محتوایی که متناظر با مهم‌ترین عناصر داستانی است، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بهره‌گیری از توصیفات دقیق و ظریف، دیدگاه زنانه، انتخاب شخصیت‌های متعدد زن، توجه به افکار زنانه و نشانه‌های متعدد فرا زبانی از ویژگی‌های زبانی این اثر است. هم‌چنین در ساخت محتوایی، نویسنده با به کارگیری عناصر داستانی، ضمن برخورد با کلیشه‌ها، سعی در به چالش کشیدن فرهنگ مردانه دارد.

واژه‌های کلیدی

رمان، ویژگی‌های زبانی و محتوایی، ادبیات زنانه، زویا پیرزاد.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، اراک، ایران.

زیبایی و زیباشناسی از زمان‌های قبل از سقراط به صورت موضوعی فرعی مورد توجه هنرمندان و هنرشناسان و فلاسفه بود تا این که در قرن هجدهم «باوم گارتن» آن را به عنوان شاخه‌ای از علوم ثبت کرد. سپس «فشنر» زیبایی‌شناسی را بر اساس بررسی تجربی یا استقرایی آثار هنری پایه‌گذاری کرد و روش‌هایی وضع کرد که هنوز در سراسر جهان به کار می‌رود. (صهبا، ۱۳۸۴: ۹۰)

ادبیات بیش از هر چیز هنر است و آثار هنری از دیرباز تاکنون از ویژگی‌های مشترکی برخوردار است ولی به حضور اصول زیباشناسی در متون ادبیات داستانی کمتر توجه شده است. ادبیات از راه آمیختن تخیل و زبان و خلق ساختاری هماهنگ توان انتقال عاطفه را دارد. علاوه بر این هر قدر تناسبات درونی یا به عبارتی پیوندهای درونی عاطفه، خیال، اندیشه و زبان بیشتر باشد، متن زیباتر و شگفت‌انگیزتر خواهد بود. با توجه به محوریت زیباشناسی در همه هنرها جای بسی تعجب است که منتقدان ادبی کمتر به زیباشناسی هنری متن ادبی توجه کرده‌اند. بر اساس بررسی‌های انجام شده، در حدود نود درصد از عناوین مقالات و کتاب‌های فارسی حوزه نقد ادبی که عنوان زیباشناسی دارند، هیچ اشاره‌ای به ماهیت زیبایی‌شناسی هنری متن نکرده‌اند و صرفاً به بررسی شگردهای بلاغی، در اصطلاح شایع، زیباشناسی پرداخته‌اند. (جبری، ۱۳۹۱: ۳۱).

امروز زنان به عنوان نویسنده، در عرصه ادبیات داستانی بسیار فعال هستند و گه‌گاه از مردان پیشی گرفته‌اند. به همین دلیل یکی از شاخه‌های مهم نقد ادبی، نقد فمینیستی است.

جنبش فمینیسم در سال‌های آغازین قرن بیستم، بعد از آنکه ویرجینیا وولف اثر خود را به نام اتافی از آن خود انتشار داد؛ مطرح شد. این جنبش، برای دفاع از جایگاه زنان و معرفی واقعی آنان، نوشتن آثار ادبی را در سرلوحه برنامه مبارزاتی خود قرار داد.

حاصل مطالعات نشان می‌داد که مردان درکی کامل از ذهن، شخصیت زن و دنیای زنانه ندارند و همواره به ارایه کلیشه‌ای از شخصیت او اکتفا کرده‌اند. به همین دلیل، متنی‌هایی که توسط زنان فمینیست نوشته شد، به صورت آشکارا در تضاد با متن‌های مردانه قرار گرفت. از مهم‌ترین درون‌مایه‌های نوشته زنان، نفی کلیشه‌های تصویری و مضمونی در باره روابط دو جنس و نگرش انتقادی به فرهنگ که به زعم آنان در فضای مرد سالاری شکل گرفته است بود. زیرا به دلیل سلطه فرهنگ مرد سالارانه تصویری که از زنان در ادبیات ترسیم شده بود عموماً تصویری کژ و کوژ غیر واقعی بود و به یک تعبیر زن در اغلب آثار ادبی عبارت از «دیگری» بود.

در ادبیات مردمحور، زنان مورد توجه قرار نمی‌گیرند؛ بلکه آنچه تصویر می‌شود نقشی از زنان است که مردان در باره زنان فکر می‌کردند که چگونه باید باشند. (حسینی، ۱۳۸۴: ۲۶)

شوالتر در کتاب «ادبیاتی از آن خودشان» اصطلاح نقد زنانه یا زن‌محور را برای مطالعه، شرح و توصیف بررسی نوشته‌های زنان از دیدگاه فمینیستی پیشنهاد کرد. «نقد زن‌محور همان نقد فمینیستی است که دامنه کار آن تاریخ، سبک، درون‌مایه، انواع ادبی و ساختارهای نوشتاری و سیر تحول و تکامل آن است.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۵۵۴)

در این نوع نقد با زنان به عنوان نویسنده مواجه هستیم که به عنوان تولیدکنندگان متون شناخته می‌شوند. سارا میلز معتقد است نویسندگان زن در ساختار و محتوای آثارشان گزینه‌های متفاوت زبانی را در باره ویژگی‌های زنانه، عواطف و احساسات و دیدگاه‌های زنان به کار می‌برند که در تحلیل سبکی باید در سه سطح: تحلیل بر اساس واژه‌ها، تحلیل بر اساس جمله‌ها و تحلیل بر اساس گفتمان انجام گیرد. در سطح واژگان باید به کاربرد واژگان، اسامی، ضمیر، جملات

بیان‌گر حالات و عواطف زنان و... توجه کرد. (میلز، ۱۳۹۲: ۱۲۶)

بحث و بررسی

در این پژوهش، داستان بلند چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد در سه سطح لغوی (کاربرد واژه‌ها)، نحوی (کاربرد جملات) و گفتمان (ویژگی‌های برون‌متنی) در تناظر با مهم‌ترین عناصر داستانی (زاویه دید، شخصیت‌پردازی، درون‌مایه، ...) بررسی و تحلیل می‌شود.

معرفی رمان

چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، داستان خانواده ارمنی - ایرانی است. قهرمان زن رمان، کلاریس، راوی داستانی است که در خانه‌های شرکت نفت آبادان می‌گذرد. زندگی کلاریس در کارهای خانه، مراقبت از دخترهای دوقلو، پسر نوجوان و همسرش خلاصه می‌شود. زندگی یکنواخت کلاریس با ورود خانواده‌های جدید در همسایگی آنان دگرگون می‌شود. اعضای این خانواده - امیل سیمونیان، مادرش خانم سیمونیان و دخترش امیلی - از همان ابتدا عجیب و غیر عادی به نظر می‌رسند. خانم سیمونیان موجود پیچیده و رمزآلودی است که با کلاریس از روزهای با شکوه گذشته‌اش و سفرهایش به اطراف دنیا سخن می‌گوید؛ اما پسرش مردی آرام و احساساتی است که کلاریس را کم‌کم به خود علاقه‌مند می‌کند. امیلی هم فرزندان کلاریس را مجذوب خویش می‌کند و انسی که از این میان به وجود می‌آید، دو خانواده را به هم نزدیک می‌کند. گذشته خانم سیمونیان و عشق مخفی نگاه‌داشته‌اش، کلاریس را به بازنگری در زندگی خویش برمی‌انگیزد. او که همیشه فکر می‌کرد زندگی خانوادگی و اشتغال گه‌گاه به کار، خواسته‌هایش را برآورده می‌کند، اکنون به آرزوهای دست نیافته‌ای می‌اندیشد که با ازدواج برای همیشه به فراموشی سپرده شده‌اند. او بازتاب زندگی خود را در گذشته خانم سیمونیان می‌بیند. در همان حال، توجهش به دنیای بیرون جلب می‌شود و درمی‌یابد که زندگی در خانه‌های شرکت نفت آبادان تا چه حد با زندگی در سایر محله‌های شهر، متفاوت است. در سفری به درون آبادان، کلاریس نظم ساختگی مجتمع مسکونی شرکت نفت را با آشوب و بی‌نظمی محله‌های دیگر مقایسه می‌کند. در همین سفر، به دیدار منشی همسرش می‌رود و از فعالیت‌های او برای حقوق زنان آگاه می‌شود. در این دیدار است که کلاریس از حجاب زندگی شخصی‌اش بیرون کشیده می‌شود، به آشوب‌های درونی خود پی می‌برد و به امیال پنهانش اعتراف می‌کند. گریه کلاریس هم نشان خشم و ناچاری و هم نمودار جست و جویی در یافتن راهی برای ارضای روح بی‌قرار است. هر شب قبل از خواب، همسر کلاریس با لحنی توقع‌آمیز از او می‌پرسد چراغ‌ها را که خاموش می‌کند من یا تو؟ و کلاریس در جواب می‌گوید من خاموش می‌کنم و این چنین به او اطمینان می‌دهد که مقام مادر و زن خانه‌دار را در همه حال ایفا می‌کند. (نیکوبخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۵)

سطح لغوی (کاربرد واژه‌ها)

این سطح از تحلیل، بر چگونگی انتخاب واژگان تأکید دارد. به عبارت دیگر، در این بخش گزینش انگیزش‌دار (انتخاب‌گری) مطرح است و باید به این پرسش پاسخ داد که نویسنده از ره‌گذر روابط جانشینی به گزینش چه واژه‌هایی پرداخته است و این واژگان در نمایش منظومه فکری نویسنده چه نقشی دارد.

این واژه‌ها متعلق به حوزه زنان است. این ویژگی که امکان ارتباط ساده‌گویی، ویژگی بارز داستان‌های زویا پیرزاد است،

بهتر و بیشتر اسباب ارتباط نویسندگان را با مخاطب فراهم کرده است. حاصل کار، ساختارهای دستوری ساده، توصیف‌های راحت و نیز اقلام واژگانی عام و تکراری مناسب با فضا و ذهنیت زنانه است.

دایره واژه‌های به کار رفته در آثار زویا پیرزاد حول محور خانواده، مسایل زنان و دل‌مشغولی‌های زنانه، و متناسب با شخصیت‌های زن داستان است. نویسندگان در باره فضای زندگی زنان می‌نویسند، واژگان متعلق به این حوزه از بسامد زیادی برخوردار است. دایره واژه‌های به کار رفته در این زمینه عبارتند از: دل‌مشغولی زنان در باره پخت و پز و تکرار واژگان این حوزه مانند شکلات، شیرینی، جاشکری، نمکدان، گوجه فرنگی، یخچال و اسامی غذاهای مختلف؛ لباس‌هایی که زنان می‌پوشند مانند دامن، مانتو، روسری، گل‌دوزی و... از بسامد بالایی برخوردار است. بسامد واژه‌ها در آثار نویسندگان به گونه‌ای است که در هر صفحه تعداد زیادی از این واژه‌ها تکرار شده است.

چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

«خانم دلاتاریان (ظریف و ریز نقش با کت و دامن پشمی و موهای مدل خیارلی) حق را داد به آرمن» (پیرزاد: ۸۱).

«یادت هست گفت گوجه فرنگی پرت کنیم به آقای ژورا»

«آره، خوب شد گوش نکردیم» (همان: ۲۸۴).

«از بیمارستان که برگشتم خانه، یکراست رفتم حیاط پشتی، بوته‌های گوجه فرنگی همه سیاه شده بودند. نشستم روی زمین و زدم زیر گریه. مادر گفت «خجالت بکش. گریه برای چند تا گوجه فرنگی کوفتی؟» (همان: ۱۴۱).

الف) زبان زنانه

بلیسی سلیمانی در نقد این رمان می‌نویسد: [نویسنده] لحن و لهجه‌های ارمنی‌ها را به خوبی می‌سازد، اما موفق به ساختن لحن و لهجه محلی‌ها نمی‌شود. چنان که او نمی‌تواند لحن و لهجه مرتضی و عبدی را بسازد. (حقوق‌شناس، ۱۳۸۱: ۵۷)

البته این حرف از ارزش زبانی خانم پیرزاد نمی‌کاهد. انصافاً، این اثر زبانی درخور داستان دارد. صاحب نظری به اسم «روبین لیکاف» می‌گوید: زبان زنان عملاً پست‌تر از زبان مردان است. علتش هم این است که تجربه‌های زنان، پست‌تر از تجربه‌های مردان است و گفتار مردان عملاً نیرومندتر از گفتار زنان است. (همان: ۶۰)

اما لحن و زبان دو مقوله جدا از هم هستند پس باید در دو جایگاه جداگانه، بررسی شوند. از نظر پژوهنده، زبان خانم پیرزاد در این داستان زبانی بسیار سنجیده و ادبی است و از کارکرد خود خارج نشده است؛ نه به شعر پهلو می‌زند و نه به نمایش‌نامه؛ حال آن‌که بسیار تصویری و نمایشی صحنه‌پردازی شده است. زبان شخصیت‌ها متناسب با طبقه اجتماعی و سن‌شان خلق شده است و از این جهت جای تحسین دارد.

ب) تکیه‌کلامها و واژگان عاطفی

یکی از ظرافت‌های کلامی که در اثر خانم پیرزاد دیده می‌شود این است که برای هر شخصیت واژگان خاصی انتخاب کرده است که به محض آمدن آن واژگان تمام شخصیت مقابل ذهن خواننده زنده و پویا می‌شود. یکی از آنها، تکیه کلام مادر کلاریس است که هر وقت با آلیس، دخترش، دعوا می‌کند دیگران و خودش را این گونه خطاب می‌کند:

«مادر جواب نداد. خودش را رساند کنار میز و بغل گوشم گفت «حالا به هر جفتمون بگو خر. بی‌خودی نگران شده بودیم. نمیدانی چقدر از آلیس پذیرایی می‌کند. حتماً قسمت بوده. حالا ارمنی نیست که نیست.» (همان: ۲۰۹)

«مادر» دست گذاشت روی دستگیره در «توی این شهر وامانده روزی ده بار هم گردگیری کنی بس نیست، می‌روم استور. شکلات تازه آورده»، حتماً تعجب را در نگاهم دید چون زود گفت «می‌دانم به من بگو خر. ولی —» (همان: ۲۹). یا این‌که

چطور قربان صدقه می‌رود و محبت‌هایش را ابراز می‌کند.

«آرزو داشتم آلیس توی کلیسای آبادان ازدواج کند. قربان صلیب محرابش. تا حالا هر چه نذر و نیاز داشتم داده.» (همان:

۲۰۶)

یا خود راوی، وقتی می‌خواهد دلسوزی کند از تکیه‌کلام «طفلک» استفاده می‌کند.

«دست کشیدم به سنگ کوچک، فکر کردم طفلک زنک» (همان: ۲۲۱).

[آرمن] وقتی که به سیندرلا تعظیم کرد و با هم رقصیدند فکر کردم این‌ها را از کجا یاد گرفته؟ فکر کردم این همان

طفلک کوچولوست؟ فکر کردم این همه سال کی گذشت؟» (همان: ۲۷۹)

«با دیدن لبخند امیلی فکر کردم طفل معصوم» (همان: ۹۰)

ج) استفاده از نشانه‌های فرازبانی

در کتاب، علامت خط تیره پر رنگ به نشانه مکث گوینده استفاده شده است که کارکردی تازه در سطح نحوی رمان

است. (نیکویخت، ۱۳۹۱: ۱۴۴)

«[معلم بیانو] نمره تلفن ما شما به هانوم — هانوم — اسمش چی هست؟ همسایه شما» (همان: ۸۵)

«دوتایی رو کردند به سوفی، آرمینه گفت «از دست فارسی حرف زدن میس جوادی —» آر سینه جمله را تمام کرد

«می‌میری از خنده» (پیرزاد: ۸۵)

«گفتم آدم بفرستند حیاط را تمیز کنند، زد زیر خنده که تا ظهر تمیز شده و گوشی را گذاشت. رسیدم شرکت میروم پیش

ریس خدمات بینم —، زنگ زدند، صبح به این زودی کی بود؟» (همان: ۲۴۱)

«مادر گفت «به کلاریس می‌گفتم —»» (همان: ۱۵۹).

حتی راوی برای بیان دیالوگ درونی خودش هم زمان مکث کردن از خط تیره استفاده می‌کند.

«تا فکر کنم چه پروانه قشنگی، یکی دیگر دیدم و بعد یکی دیگر و — هر هفت هشت تا رفتند نشستند روی بوته گل

سرخ» (همان: ۲۹۳).

«چرا این چند روزه همه فکر می‌کردند شبیه کسی هستم؟ نینا می‌گفت شبیه ویولت و حالا —» (همان: ۱۸۱).

«رو به روی پنجره اتاق نشیمن ایستادم چراغ نشیمن جی ۴ روشن بود فکر کردم چکار می‌کند؟ شاید با مادرش حرف

می‌زند یا کتاب می‌خواند، شاید هم —» (همان: ۲۰۱).

بسامد کاربرد رنگ — واژه‌ها

بسامد کاربرد واژه‌های توصیف رنگ و آثار نویسنده گستره و تنوع زیادی دارد.

این ویژگی به گونه‌ای است که در توصیف هر چیزی ابتدا رنگش را بیان می‌کند.

زبان‌شناسان معتقدند رنگ‌هایی که مردان به کار می‌برند، بیشتر شامل چند رنگ‌واژه‌اند. مثال:

«مادر دسته کیف سیاهش را انداخت روی شانه» (همان: ۲۸).

«توی راحتی سبز نشستم.» (همان: ۳۵).

«پایین هر تخت یک جفت دمپایی بود. هر دو جفت قرمز با زنگوله‌های زرد» (همان: ۳۷).

«بلوز سفید یقه بسته به تن داشت با دامن سیاه. گرنبند مروارید دیروزی را انداخته بود روی بلوز، جوراب نایلون پوشیده

بود که از دیدنش گرم شد. کفش‌های ورنی مشکی و پاشنه بلند را که دیدم فکر کردم شماره کفشش باید سی باشد» (همان: ۳۸).

«آرسینه گفت «کادیلک سبز که توی گاراژ نبود»» (همان: ۸۷).

«قد متوسطی داشت، نه لاغر و نه چاق، با موهای بور که تا شانه می‌رسید و چشم‌های عسلی. کفش‌های پاشنه بلند پشت باز پوشیده بود و بلوز بی‌آستین سفیدش خال‌های قرمز داشت» (همان: ۱۱۹).

«روسری‌های زرد و قرمز و سبز تنها رنگ‌هایی بود که توی ده می‌دیدم. بقیه هر چه بود رنگ خاک بود» (همان: ۲۱۷).

«پروانه‌ای از جلوی صورتم گذشت، سفید بود با خال‌های قهوه‌ای» (همان: ۲۹۳).

بررسی سطح نحوی جمله‌ها

در این سطح، بر انتخاب الگوی جمله‌ها تأکید است. در آثار پیرزاد ویژگی‌هایی در ساختار جمله‌ها تأکید بیشتری می‌شود که مختص گفتار و نوشتار زنان است. توصیف و جزئی‌نگری از ویژگی‌های زبانی است که در آثار نویسنده با دقت خاصی به کار رفته که اغلب با بسامد استفاده از قیدها و مشددها در گزاره‌ها، همراه است.

الف) جمله‌های توصیفی

یکی از ویژگی‌های مهم زبانی در آثار زنان، توصیف و جزئی‌نگری در روایت داستان‌هاست. در آثار زویا پیرزاد این ویژگی خیلی برجسته است. در آثار او توصیف‌ها به سبک رئالیستی و در قالب جمله‌های کوتاه و ساده به کار می‌رود. جمله‌ها اغلب طبیعی و ساده به کار رفته‌اند؛ این ویژگی وجه غالب سبک نگارش داستان‌های پیرزاد است.

جزئی‌نگری دقیق نویسنده در سطر سطر اثر آشکار است. فقط کافی است کتاب را از هر جا که خواستید باز کنید.

«به فنجان خودم نگاه کردم، توی دست‌های استخوانی مادر. فنجان سفید بود با گل‌های ریز صورتی. پوست دست‌های مادر چروکیده بود با رگ‌های برجسته کیود. پرسیدم «خب بعد چی شد؟»، سر بلند کرد «شنیدم عرووش چند سال بعد دیوانه شد و سر از نماگرد درآورد. همان جا مرد. نگاه کن توی فنجانت سرو افتاده»،

یاد نماگرد افتادم و دلم گرفت. مادر فنجان را گذاشت روی میز و ایستاد» (پیرزاد: ۲۸).

دقت در انتخاب تقابل رنگ‌های سفید و صورتی و رگ‌های برجسته و دست‌های پیر، جزء تصاویر عینی است که نویسنده خلق کرده است.

«توی آشپزخانه نینا پرسید «تنهایی؟» به در نگاه کرد و از نبودن مادر و آلیس که مطمئن شد پقی زد زیر خنده و یواش گفت «راستش، ویولت را با خودم آوردم آبادان چون که...»، باز به در نگاه کرد و یواش گفت «گلوی تیگران پیش ویولت گیر کرده بود»، با دهان باز و چشم‌های گشاد به نینا نگاه کردم و گفتم «چی؟»» (همان: ۱۲۲).

«بشقاب را گرفتم زیر شیر آب و روی ظرف استوانه‌ای خواندم: پودر ظرفشویی نورمن، مناسب برای شستن ظرف، موزاییک، دستشویی و حمام. زیر نوشته عکس خندانی بود از نورمن ویزدم با کلاه کپی» (همان: ۱۸۶).

«چند لحظه همه بی‌حرکت و ساکت به یوپ خیره شدیم تا آلیس شروع کرد به دست زدن و گفت «براوو! چه اطلاعات کاملی»

یوپ سرخ شد «به تاریخ و جغرافی بسیار علاقه‌مند هستم»

گازنیک چرخید طرف من و نینا و یواش گفت «غلط نکنم باید جاسوسی چیزی باشد»

و بقی خندید. نینا تشر زد «باز شوخی لوس کردی؟» (همان: ۲۱۲).

«صدای مادر از راهرو آمد «باز با کفش گلی زدید توی خانه؟»

از این طرف در توری به اندام نحیفش نگاه کردم که با موی سفید و لباس سیاه راهرو را جارو می‌زد» (همان: ۲۹۳).

ب) جمله‌های پرسشی

زبان‌شناسان معتقدند زنان به دلیل گفتمان دیالکتیک و مکالمه‌گری، در پایان جملاتشان پرسش‌هایی مطرح می‌کنند تا نظر

مخاطب را هم بفهمند و این حاکی از جنبه تأییدطلبی در زنان است. به این نمونه بنگرید:

«نکند جایی کنیف باشد؟ نکند آشپزخانه به چشمش زشت یا عجیب آمده؟» (پیرزاد: ۱۰)

«چرا خودم هم مثل این موجود کوتاه حرف می‌زدم؟» (همان: ۱۴).

«پر شهای را که داشت می‌رفت توی دماغم تا راندم. اصلاً چرا آمدم؟ چرا تهران نماندم؟ چون آرتوش استخدام شرکت

نفت شد، چون آلیس در بیمارستان شرکت نفت کار گرفت و چون مادر هم با آلیس آمد آبادان. مادر برای این که با آلیس باشد

آمد آبادان یا برای این که نزدیک من باشد؟ تا حالا چه کسی کاری را فقط برای من کرده؟ خودم در سی و هشت سالگی چه

کاری را فقط برای خودم کرده‌ام؟» (همان: ۱۷۹).

«حالم خوب بود و خوابم نمی‌آمد. چرا؟ چون که همه طرف‌ها را شسته بودم و اتاق نشیمن را گردگیری کرده بودم و

خانه به قول مادر عین دسته گل بود؟ یا چون آلیس بالاخره داشت ازدواج می‌کرد و یوپ برخلاف تصور اولیه من و مادر، به

نظر مرد خوب و مهربانی می‌آمد؟» (همان: ۲۷۰).

بررسی سطح گفتمانی

این سطح بیان‌گر تجربه متکلم از جهان خارج است. هم‌چنین، این بخش بازتاب دنیای درونی و اندیشه‌های شخصی

است. در این بخش به نویسنده امکان داده می‌شود به عنوان عنصری از فرهنگ، تجربه‌های فردی و اجتماعی خود را

رمزگذاری کند. در این بخش، زبان بیان‌گر پدیده‌های محیطی نظیر رویدادها، اشیاء، موجودات، کنش‌ها، کیفیت‌ها، حالت‌ها و

رابطه‌هاست.

راجر فاولر معتقد است در این سطح از تحلیل که داستان را در حکم گفتمان بررسی می‌کند، حضور نویسنده و تأثیر نگره

او خیلی مهم است و باید زبان را به صورت زبانی کشمند و ایدئولوژیک تحلیل کرد و به بازتاب ساختارهای اجتماعی در

عناصر داستان پرداخت دیدگاه‌های نویسنده، هم‌خوان با عناصر داستان بررسی و تحلیل می‌شود.

تحلیل محتوایی

نویسنده زن محور کوشش می‌کند به نحوی متفاوت از مردان بنویسد، اما این گفته به این معنا نیست که زنان اصولاً مردان

را از دنیا و اندیشه و اندیشه‌های خود می‌رانند. زنان در مورد همه پدیده‌ها از جمله مردان می‌نویسند؛ اما با دید زنانه. زنان

نویسنده می‌خواهند ذهنیت‌های خود را آشکار کرده و تمایلات، عشق، خواسته‌ها و تفکرات خود را آزادانه بیان کنند. جوهر

پدیده‌های ادبی بازتاب واقعیت‌های اجتماعی، کنش‌ها و پرداخته‌های ذهنی انسان‌هاست که با هنر و خلاقیت نویسندگان گره

می‌خورد. در ادامه، پاره‌ای از گزاره‌های موجود در داستان تحلیل محتوایی می‌گردد.

الف) چشم‌انداز و زاویه دید

گفتمان با دیدگاه، نزدیکی تنگاتنگی دارد. دیدگاه در این بخش دو معنا دارد:

الف) زاویه دید، یعنی زاویه‌ای که ابژه بازنموده از آن دیده می‌شود؛

ب) معنای دوم دیدگاه نگرش موجود نویسنده به موضوع بازنمود است.

متن‌های روایی با عبارت‌پردازی‌های خود به ناچار صدای روایت‌گر را نمایان می‌کند. این صدای روایت‌گر لحن گوینده‌های پنهان است که به موضوع نگاه خاصی دارد. در این بخش صدای روایت‌گر و نویسنده، یکی است. فاولر معتقد است اگر زاویه دید به صورت اول شخص باشد و به عبارتی، زاویه دید از چشم‌انداز درونی باشد، بین نویسنده و راوی رابطه مستقیم هست؛ در حالی که اگر روایت از چشم‌انداز بیرونی و سوم شخص باشد، تجربه دیگران انتخاب زاویه دید در داستان زنان و تناسب را تصدیق می‌کند. (فاولر، ۱۳۹۰: ۱۰۶)

در داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» بر خلاف نظر تمامی منتقدین، نویسنده از بهترین شیوه برای بیان زندگی کسالت‌بار شخص راوی استفاده کرده است. «پیرزاد، از همان ابتدا، ما را به نظاره جدال درونی کلاریس می‌کشاند. ورها» جوانب و جنبه‌های کلاریس و جدال دایمی آنها دال بر بیگانگی او از خویشستن و تسهیل‌شدن او در روزمرگی‌ها و نیازهای دیگران است». (اجاکیانس، ۱۳۸۶: ۱۶۵)

ب) شخصیت‌پردازی

شخصیت‌های داستانی از مهم‌ترین عوامل داستانی و وسیله القای معانی و اندیشه‌های نویسنده است. راجر فاولر رابطه نویسنده و شخصیت را این‌گونه بیان کرده است: شخصیت‌های داستانی، خویشستن فرعی نویسنده است. رمان نویس است که کنش‌ها، اندیشه‌ها، گفتار ظاهر و همه ویژگی‌های دیگر شخصیت‌ها را تعیین می‌کند، اگر گفتمان روایت را به دقت و اکاوی کنیم، سرنخ‌هایی در گزینش واژه‌ها و ساخت‌های نحوی خواهیم یافت که حاکی از نوع رابطه آفریننده داستان و شخصیت‌های داستانش است. (فاولر، ۱۳۹۰: ۱۰۶)

اولین نکته درباره اثر پیرزاد این است که محور همه کنش‌ها و حوادث داستان، زنان هستند. از نظر گفتمانی، شخصیت‌ها با تعدد شخصیت‌های زن رو به رو هستیم. در اکثر آثار فمینیستی به قشر خاصی از زنان توجه بیشتری می‌شود، آن هم زنانی که در حسرت یک خانواده، یک همسر به سر می‌برند. در این رمان نیز دو دختر داریم، ویولت و آلیس، هر دو دنبال شوهر هستند و زنان بیوه هم زیاد هستند، مادر کلاریس، خانم سیمونیان، که دیگر آرد خود را بیخند و الک خود را آویختند و در فکر ازدواج مجدد نیستند. بیشتر با خاطرات خود زندگی می‌کنند و زنانی که تکفل فرزندان‌شان را بر عهده دارند، چون یوما و آسخن، هر دو برای کسب روزی تلاش می‌کنند.

جایی از زن حاجی نانی می‌گوید که زن، در فراق پسرش آنقدر گریه می‌کند تا دق می‌کند و می‌میرد و به زنان عربی اشاره دارد که سال‌ها پا از محله خود بیرون نگذاشتند و نمی‌گذارند. (پیرزاد: ۲۲۲)

می‌توان امیلی را نیز دخترکی زجر کشیده به شمار آورد که رفتارهایش همه از سر لجاجت و انتقام است. او نیز در بزرگسالی شخصیتی چون مادر بزرگش پیدا می‌کند.

ب - ۱) وجود روالی خاص در رفتار و روش شخصیت زن

زن‌ها، در این‌گونه آثار از موجودی منزوی و درون‌گرا به موجودی اجتماعی تبدیل می‌شوند. در این داستان نیز کلاریس تنها سرگرمی‌اش رسیدگی به خانه، زندگی، همسر و فرزندان‌ش است و به گفته خودش از خودگذشتگی می‌کند و هیچ به

وقایع بیرون از خانه توجه نمی‌کند و خودش را فرزند این آب و خاک نمی‌داند و در نقشه که نگاه می‌کند، دریاچه‌های وطنش را نمی‌شناسد، با تلنگر خانم نوراللهی، تمایل به اجتماع پیدا می‌کند و تغییر هدف می‌دهد و جدا از نقش مادر بودن در اجتماع نیز ایفای نقش می‌کند.

ب-۲) پنهان کردن عواطف و گرایش‌های زنانه

آنچه در این اثر مشاهده می‌شود؛ پنهان کردن عواطف و گرایش‌های شخصیت‌های داستان است. مادر کلاریس با آن‌که مادر سخت‌گیری است و پشت سر آلیس از او بدگویی می‌کند، اما جرأت و جسارت ندارد تا رو در روی آلیس از عواطف مادرانه خود بگوید؛ حتی در انتخاب همسر نمی‌تواند گله از فراق فرزند کند زیرا آلیس بر خوردش تند است و وقتی تند می‌شود مادر برای جلب رضایت دخترش شکلات کدبری می‌خرد.

خانم سیمونیان با این‌که سالیان دراز همراه معشوقش در سفر و حضر بوده است و منتظر مرگ همسرش است تا با محبوبش ازدواج کند اما مرگ ناگهانی معشوقش همه امیدها و آرزوهایش را به گور می‌برد. از ابتدا، او عواطفش را از پدر و بعد از همسرش پنهان می‌کند تا عاقبتی این چینی پیدا می‌کند.

«نینا» نیز زیر ماسک لبخند، خودش را پنهان می‌کند و هیچ‌گاه از خواسته‌هایش حرفی به میان نمی‌آورد. دوقلوها، آرمینه و آر سینه، نیز جرأت ابراز عواطف خود را به مادر ندارند. آنها با هم درد و دل می‌کنند. رابطه بین مادر و دختر در این رمان زیاد دیده می‌شود. حتی رابطه دو خواهر با هم رابطه کلاریس و آلیس هم چون دو رقیب است. رقابتی که با پیروزی آلیس همراه بوده است و آلیس با زبان تند و نیش‌دارش در مقابل همه کس می‌ایستد و طرف مقابل را مجبور به سکوت می‌کند. تنها کسی که رفتار محافظه‌کارانه ندارد همین شخصیت است و راز پنهانش هم سریع توسط راوی کشف می‌شود که همه بدخلفی‌هایش به دلیل مجرد بودنش است. شاید اگر نویسنده از زاویه بیرونی روایت می‌کرد، شخصیت آلیس با این تیپ رفتاری که مدگراست و سریع با دیدن مرد مجردی مدل مو عوض می‌کند، باعث می‌شد خواننده با او هم‌دردی کند و با ازدواج او احساس رضایت بکند.

ب-۳) توجه به جایگاه زن

بی‌شک یکی از خطوط فکری که نویسنده قصد بیان آن را داشته است، توجه به جایگاه زن در فرهنگ جنوب بوده است. به همین دلیل تاریخچه منطقه بوآرده را توضیح می‌دهد در اصل زمینه‌ای «بوآرده» بوده است و زمین‌ها به نام دختر مالک ورده - گل سرخ - بوده است. راوی مستقیم به آن اشاره دارد:

«فکر کردم اگر قصه یوپ واقعیت داشته باشد، پدر ورده جزء معدود مردهای عرب است که به جای پسر به اسم دخترش معروف شده» (پیرزاد: ۲۱۴).

حتی زمانی که خانم سیمونیان از آشنخ که شغلش خدمتکاری است بد می‌گوید کلاریس در مقابل او می‌ایستد و از جایگاه او دفاع می‌کند.

«با صدایی بلندتر از صدای معمولی‌ام گفتم که آشنخ «زن که» نیست و زن محترمی است که برای گذراندن زندگی کار می‌کند» (همان: ۸۶).

و از خانم نوراللهی می‌گوید زنی هم‌چون پروانه، شینیون موهایش و لباس‌هایش رنگارنگ است و سرعت عمل و رفتارش بالاست. زنی در پی گرفتن حق رأی برای زنان است. زنی که به بلوغ فکری و اجتماعی رسیده است. این موضوع درون‌مایه پنهان اثر است که نویسنده اندک اندک آشکارش کرده است. در بازخوانی‌های مکرر، متوجه جایگاه و نقش زن در جامعه دهه

چهل می‌شویم. کلاریس نیز به بلوغ فکری می‌رسد و برای پر کردن تنهایی‌اش جدا از لذت کتاب خواندن، به اجتماع نیز می‌رود.

ب - ۴) متعالی دیدن عشق

از دیدگاه روان‌شناختی، نویسنده ضمن تاکید بر وجود خانواده و استحکام آن، و با وجود دو شخصیت ویولت و آلیس که هر دو در پی تشکیل خانواده هستند، عشق را مد نظر داشته است. عشق تنها عاملی است که آلیس در یوپ هانسن می‌بندد و باعث می‌شود تا دست از عیب‌جویی بردارد و او را به همسر برمی‌گزیند. ویولت نیز در ازدواج اولش عشقی ندارد و در پی عشق به امیل دل می‌بندد. امیل به کلاریس می‌گوید که هیچی در زندگی به اندازه عشق مهم نیست «ولی زندگی یعنی عشق، نه؟ تو حتماً با من موافقی، نه؟» (پیرزاد: ۲۵۴). او سیاست را دوست ندارد. گارنیک نظر دارد که زنش نون و پنیر را هم با روی خوش و یک نیت پاک به خوردشان می‌دهد. «زن من نان و پنیر را طوری به خوردمان می‌دهد که خیال می‌کنیم چلو کباب می‌خوریم، نیت که پاک بود و لب خندان، ویتامین به بدن می‌رسد». (همان: ۲۲) خانم المیرا سیمونیان نیز تمام زندگی‌اش را فدای عشق کرده است. (همان: ۱۸۴)

حتی برای بیان این معنی به تشبیهات ادبی روی می‌آورد. آتش عشق حقیقی که شاهزاده خانم قصه تومانیان از خواستگاران خود می‌طلبد و در غم فقدان آن به درخت بید بدل می‌شود یا زمانی که سیاه قلم سایات نوا، شاعر عاشق پیشه، در دستان کلاریس مجاله می‌شود و به طرف سطل زباله پرتاب می‌کند یعنی کلاریس در عشق امیل شکست خورده است یا زمانی که قهرمان قصه داستان ساردو در انتخاب میان عشق و تعهد در نوسان است، کلاریس کتاب را می‌بندد و از مرد و زن قصه که ور ایرادگیری‌اش آنها را احمق می‌داند، اظهار تنفر می‌کند و بعد به ضمیر خودآگاه تشر می‌زند. «خودت احمقی». همه این‌ها، نشان از توجه نویسنده به این مقوله است که عشق پرفراز و نشیب است هم فراق دارد و هم وصال. چنان‌که بعد از رفتن امیلی، آرمن سریع دلباخته دختر دیگری، ژاسمن می‌شود، هم‌چنان سلسله عشق پا برجاست.

ب-۵) توجه به باورهای زنان

توجه به باورهای زنان هم‌چون: فال قهوه، جادو، مسخ و... در این کتاب دیده می‌شود. چنان‌که «سیمین دوبوار» در کتاب جنس دوم می‌نویسد: زن به تله‌پاتی، ستاره‌شناسی، دریافت امواج ساطع از پیکرهای گوناگون، به رهبانیت، به میزهای گردنده، به پیشگوها، به درمان‌کننده‌ها اعتقاد دارد. خرافه‌های ابتدایی را مانند شمع‌ها، نذرها، به ارواح کهن طبیعت تجسم می‌بخشد وارد مذهب می‌کند. رفتار او، همان طلسم‌شکنی و دعاست. (دوبوار، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

در بررسی رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نیز در چند جای رمان اشاره مستقیم شده است:

فال‌بینی، مخصوصاً فال قهوه که توسط مادر کلاریس گرفته می‌شود و زندگی المیرا سیمونیان را می‌گوید و بعد هم نشان سرو در فنجان دخترش کلاریس. (پیرزاد: ۳۶)

در صفحه ۱۱۵ کتاب آمده است پدر المیرا سیمونیان نیز دست‌خوش خرافات بوده است که دخترش چون قد کوتاه است زود می‌میرد و پدر از ترس از دست دادن و ندیدن دختر هر سال او را عکاسی می‌برده و از او عکس یادگاری می‌گرفته است. خانم سیمونیان چون مادرش سر زارفته بود و پرستار انگلیسی‌ساز خودکشی کرده، به المیرا سرخور معروف بوده است. (همان: ۲۶) این قسم نسبت‌ها، نشان می‌دهد که در زمان‌های قدیم حتی بین ارامنه جلفای اصفهان نیز خرافات رواج داشته است. اگر نذر و شمع روشن کردن را نیز به گفته «دوبوار» خرافات به شمار آوریم، پس کلاریس نیز خرافاتی است. چون او نیز برای رهایی از چنگ کشمکش درونی به کلیسا و نذر و شمع پناه می‌برد. (همان: ۲۲۱)

اما مسخ را در قالب داستان کودکانه به خوابی اشاره می‌کند که دختری دیده و تبدیل به قورباغه شده است و راوی احساس شادی می‌کند و دلایلی برای آن می‌آورد و در آخر اشاره می‌کند، شاید به این دلیل که صبح بیدار شده و دیده قورباغه نیست.

«حالم خوب بود و خوابم نمی‌آمد. چرا؟ چون که همه طرف‌ها را شسته بودم و اتاق نشیمن را گردگیری کرده بودم و خانه به قول مادر عین دسته گل بود؟ یا چون آلیس بالاخره داشت ازدواج می‌کرد و یوپ برخلاف تصور اولیه من و مادر، به نظر مرد خوب و مهربانی می‌آید؟ شاید هم به خاطر دیروز که آرتوش زودتر از معمول آمد خانه، با دو گل‌دان گل نخودی صورتی و سفید چند لحظه هاج و واج به گل‌دان‌ها نگاه کردم، بعد رفتم جلو و بغلم که زدم زیر گریه. چراغ اتاق نشیمن را خاموش کردم و با خودم گفتم شاید هم چون امروز صبح بیدار شدم و دیدم قورباغه نیستم». (همان: ۲۷۰)

ب-۶) ارتباط تنگاتنگ با طبیعت (طبیعت‌گرایی)

در بررسی‌های فمینیستی به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند که «زنان ارتباط تنگ‌تری با طبیعت دارند» (باقری، ۱۳۸۷: ۱۸۷). این طبیعت‌گرایی جزئی از روحیه زنان و انعکاس‌دهنده شخصیت آنان است.

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» کلاریس، شخصیت اول داستان، ارتباط زیادی با دو باغچه مقابل خانه و حیاط پشتیاش دارد. در حیاط پشتی بوته گوجه‌فرنگی می‌کارد و سبزی خوردن پرورش می‌دهد. ارتباط او آنقدر زیاد است که در زمان زایمان بیشتر از آنکه نگران نوزادش باشد، برای بوته‌های نارس گوجه‌اش دلواپس است و می‌گرید.

«از بیمارستان که برگشتم خانه یگراست رفتم حیاط پشتی، بوته‌های گوجه‌فرنگی همه سیاه شده بودند. نشستم روی زمین و زدم زیر گریه. مادر گفت «خجالت بکش. گریه برای چند تا گوجه‌فرنگی کوفتی؟» (پیرزاد: ۱۴۱).

اولین گل‌دان گل نخودی را آقا مرتضی، چشم‌روشنی پسرش آرمن می‌آورد. کلاریس هم برای گل‌دان‌ها هره می‌سازد. در گل‌دان‌ها هر سال یک مرتبه تخم گل می‌کارد و حیاط خانه‌اش را با درخت‌هایی که حتی اسمشان را نمی‌داند، می‌آراید. باغچه مقابل خانه‌اش سبزتر از باغچه‌های دیگر است تا وقتی که ملخ‌ها حمله می‌کنند و شادابی و سبزی را نابود می‌کنند. کلاریس حتی بر سر قبر پدرش هر سال گل‌دان گل سرخ می‌گذارد و به خادم قبرستان سفارش گل را می‌کند اما چندان فایده‌ای ندارد و هر سال می‌بیند که گل‌دان خشک شده است. او آرزو می‌کند که درخت کناری برای پدرش ببرد تهران؛ حتی وجود حیوانات کوچکی چون قورباغه و مارمولک و پشه‌ها، شبپره‌ها، پروانه‌ها نیز جزئی از طبیعت هستند که در کنار گل و گیاه، نویسنده از وجودشان بهره برده است.

ج) درون‌مایه

در سطح تحلیل متن به مثابه گفتمان، سارا میلز معتقد است باید به انگیزه‌های نویسنده: «در متن توجه شود و به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که متن بر منافع چه کسی تأکید می‌کند؟ و چه افعال، عناصر یا اجزایی با زنان ارتباط دارد؟ آثار زویا پیرزاد در این بخش و پاسخ به سؤال‌های میلز در بحث تحلیل سبکی آثار زنان در سطح گفتمان، بر مبنای این سخن راجر فاولر امکان‌پذیر است که باید شخصیت‌های داستانی را بر مبنای ویژگی‌های صحنه و درون‌مایه تحلیل کرد تا از این راه مهم‌ترین دیدگاه‌های ایدئولوژیک نویسنده شرح و تفسیر شود.

فاولر معتقد است مکان‌ها به طور خاص از بن معنایی ساخته شده‌اند که با معنای شخصیت‌های ساکن در آن مکان‌ها پیوند دارند. این پیوند ممکن است رابطه تضاد یا ترادف داشته باشد. باید دید جنبه‌های فیزیکی، فعالیت‌ها، کنش‌ها و اعمال

شخصیت‌ها در چه فضاها و صحنه‌هایی ترسیم شده است و بررسی شود که نویسنده با چه هدف و منظوری به این انتخاب دست زده و بین فلان مکان خاص و شخصیت خاص و اعمال چه پیوندی هست. در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، داستان با روایت‌گری راوی اول شخص از صحنه ورود پر سر و صدای بچه‌ها آغاز می‌شود که از همان آغاز حضور پر رنگ بچه‌ها در زندگی زن خانه‌دار و حتی حاشیه‌نشینی خود زن را در زندگی خویش تصویر می‌کند. زندگی خانوادگی کلاریس در یک خانواده شرکنتی در آبادان، آرام و یکنواخت است. دنیای این زن در رسیدگی به خانه و همسر و فرزندان و دیدارهای همیشگی با مادر و خواهرش سپری می‌شود. این زن در دنیای روزمره و یکنواخت زندگی‌اش درگیر کشمکش‌ها و تضادهای درونی است. با ورود خانواده سیمونیان در همسایگی این زن، در زندگی او تحولی رخ می‌دهد. چپ‌گرایی آرتوش، همسر کلاریس، و درگیری او در مسایل سیاسی باعث می‌شود کمتر به همسرش توجه کند. بحران از اینجا آغاز می‌شود که کلاریس از زندگی یکنواخت و تکراری خود بیزار شده و به این حقیقت رسیده که هیچ‌گاه به علایق شخصی و نیازهای درونی‌اش توجهی نداشته و فقط در خدمت دیگران بوده است.

«بس که هر کاری را به خاطر دیگران کردم، خسته شدم». (پیرزاد: ۲۰۲)

خودم در سی و هشت سالگی چه کاری: «به فکر فردیت خودش نبوده، ناراحت است.

را فقط برای خودم کرده‌ام». (همان: ۱۷۹)

او می‌خواهد با دعوت خانم نوراللهی - یکی از شخصیت‌های زن داستان که به نظر کلاریس، زنی ایده‌آل است - به انجمن مدافع حقوق و آزادی زن پا سخ مثبت دهد و بی‌پرده از نارضایتی خود با همسرش سخن بگوید. پیرزاد در این اثر، پیروزی نهایی زن را در پذیرش مسئولیت اجتماعی زن می‌داند و این جنبه را با ظرافت تا آخر رمان پی می‌گیرد. (اجاکیانس، ۱۳۸۲: ۱۶۹)

از همان اولین جمله رمان اندیشه یک زن خانه‌دار را بیان می‌کند «صدای ترمز اتوبوس مدرسه آمد. بعد قیژ در فلزی حیاط و صدای دویدن روی راه باریکه وسط چمن. لازم نبود به ساعت دیواری آشپزخانه نگاه کنم. چهار و ربع بعد از ظهر بود.» (پیرزاد: ۹)

نویسنده از همان ابتدا، ما را به نظاره جدال درونی کلاریس می‌کشاند. ورها جوانب و جنبه‌های کلاریس و جدال دائمی آن‌ها بر بیگانگی او از خویشان و مستحیل شدن او در روزمرگی‌ها و نیاز دیگران است. اشتغال ذهنی او و تضادهای درونی‌اش در کشاکش دائمی دو شخصیت او که با اسامی گوناگون توصیف شده‌اند، تجلی می‌یابد. از یک سو ویرا ابرادگیر، بی‌حوصله، بهانه‌گیر و فضول و از سوی دیگر ویرا خوش‌بین، مهربان، منطقی و کم‌رو ذهن او را به تلاطم در می‌آورند. (اجاکیانس، ۱۶۹)

«بیرون که رفتند و بدبین ذهنم مثل همیشه پوله کرد. دخترک با آن دقت به چی نگاه می‌کرد؟ مبادا جایی کثیف باشد؟ نکند آشپزخانه به چشمش زشت یا عجیب آمده؟ ویرا خوش‌بین به دادم رسید. آشپزخانه‌ات شاید زیادی شلوغ باشد؛ اما هیچ وقت کثیف نیست. در ضمن نظر یک دختر بچه نباید برای آدم مهم باشد.» (پیرزاد: ۱۵۶)

درگیری و استغراق کلاریس در زندگی خانوادگی و دل‌مشغولی‌هایش آن قدر زیاد است که دوست دارد تنها باشد: «فقط گاهی که خانه خلوت بود، دوست داشتم بنشینم تو راحتی چرم سبز، سر را تکیه بدهم به پشتی، سیگار بکشم و فکر کنم. در این لحظه‌های نادر تنهایی، سعی می‌کردم به مسایل روزمره مثل شام شب و درس نخواندن آرمن و خونسردی فراموش‌کاری آرتوش فکر نکنم» (همان: ۶۴)

بنابراین، در نخستین جنبه، نویسنده با تأکید بر دوگانگی کلاریس در زندگی خانوادگی و بیان خواسته‌هایش، استغراق ذهن او را در موقعیت‌های مختلف به زیبایی توصیف می‌کند. ورود امیل و خانواده سیمونیان به زندگی کلاریس تلنگری است

که او را به سمت خودشناسی و خودیابی سوق می‌دهد. حضور امیل در زندگی این زن خانه‌دار مسئله امکان عشق را مطرح می‌کند و در جایگاه خانواده، در زندگی و ذهنش پرتو جدیدی می‌افکند و در عین حال، وزن و معنایی دیگر به چشم‌انداز فعالیت اجتماعی کار با خانم نوراللهی می‌بخشد. به طور کلی، مسئله معنای زندگی و هویت، دغدغه و درون‌مایه اصلی این رمان است که نویسنده آن را در جنبه‌های مختلف زندگی کلاریس راه رفتن و فکر کردن مدام در خانه ماندن و معاشرت با آدم‌های نشان داده است.

«کلنجار رفتن با مسایل تکراری کلافه‌ام کرده. باید کاری بکنم برای دل خودم». (همان: ۱۹۹)

این کتاب یک قوس یا دایره از زندگی زنان است. اگر چه کلاریس در پی تحول زندگی خویش است می‌خواهد مانند خانم نوراللهی هویتی تازه در اجتماع بیابد، در پایان اثر هنوز به این تحول نرسیده و دوباره به همان زندگی عادی‌اش ادامه می‌دهد. اما این بار با رویکردی دگرگون به زندگی و با اهداف مشخص، کلاریس را از ابژه بودن و انفعال به فعال بودن سوق می‌دهد.

نتیجه

مهم‌ترین ویژگی‌های زبانی زویا پیرزاد که به تولید معنا و الگوی زنانگی در متن رمان نقش دارد عبارتند از: بهره‌گیری از مواردی چون توصیفات دقیق و ظریف، دیدگاه زنانه، انتخاب شخصیت‌های متعدد زن، توجه به افکار زنان و نشانه‌های متعدد فرازبانی که خاص ادبیات زنانه است چون خط فاصله، هنجارگریزی در نحو جملات، استفاده زیاد از جملات پرسشی. در ساخت محتوایی با به کارگیری عناصر داستانی نظیر زاویه دید، درون‌مایه، شخصیت‌پردازی، ... ضمن برخورد با کلیشه‌ها، سعی در به چالش کشیدن فرهنگ مردانه دارد. پیرزاد با بیان روزمرگی‌های کسالت‌آور زنانه و پیش کشیدن پرسش هویت زنانه و جایگاه او در خانه و جامعه می‌کوشد تا زن را در تعاملی که برای مرد قابل پذیرش باشد وارد اجتماع کند و برای او هم نقش‌آفرینی کند.

منابع و مآخذ

- ۱- اجاکیانس، آناهید. «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم». تهران: انتشارات نامه فرهنگستان. شماره ۲۱، ۱۳۸۲.
- ۲- اسکولز، رابرت. عناصر داستان. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۳- باقری، نرگس. زنان در داستان. تهران: مروارید، چاپ اول: ۱۳۸۷.
- ۴- پیرزاد، زویا. چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. تهران: مرکز، چاپ اول: ۱۳۸۰.
- ۵- جبری، سوسن، «نقد زیباشناسی هنری در متن»، سمنان، نشریه مطالعات زبانی - بلاغی، ۱۳۹۱.
- ۶- حسینی، مریم، «روایت زنانه در داستان نویسی زنانه»، کتاب ماه (ادبیات و فلسفه)، شماره ۹۳، ۱۳۹۰.
- ۷- حق‌شناس، علی‌محمد و دیگران، «در خلوت راوی»، کتاب ماه (ادبیات و فلسفه)، ۱۳۸۱.
- ۸- سلیمانی، محسن. رمان چیست. تهران: انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۹- صهباء، فروغ، «مبانی زیباشناسی شعر»، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، مجله علوم اجتماعی و انسانی، دوره ۲۲، شماره ۳، ۱۳۸۴.
- ۱۰- طاهری، قدرت‌اله، «زبان و نوشتار زنانه؛ واقعیت یا توهم؟»، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۲، ۱۳۸۸.
- ۱۱- عالیدانی، مریم. آن‌ها چراغ‌ها را روشن می‌کنند. تهران: نشر روزگار، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۱۲- فالولر، راجر. زبان‌شناسی و رمان. ترجمه محمد غفاری، تهران: نی، ۱۳۹۰.
- ۱۳- مقدادی، بهرام. فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی. تهران: فکر روز، ۱۳۷۸.
- ۱۴- میرصادقی، جمال. عناصر داستان. تهران: نشر علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- ۱۵- میلز، سارا. گفت‌وگو. ترجمه فتاح محمدی. تهران: نشر هزاره سوم، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- ۱۶- نیکوبخت، ناصر و دیگران، «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد. تحلیلی بر پایه سبک‌شناسی فمینیستی»، مجله نقد ادبی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، سال پنجم، شماره ۱۸، ۱۳۹۱.